

نگاهی به تنشهای درون حاکمیت

کیومرث منصور

تنشهایی که طی روزهای اخیر درون حاکمیت بروز کرده و به اشتباه به اختلاف بین خامنه ای و احمدی نژاد تعبیر میشود، خلق الساعه و امروزی نیست، نزاعی است که ریشه در سالهای آغازین شکل گیری جمهوری اسلامی دارد. برای روشن شدن ماهیت این اختلافات بهتر است نخست از جوی که آگاهانه و ناآگاهانه براه افتاده و این اختلافات را بین دو شخص خامنه ای و احمدی نژاد معرفی میکنند خارج شویم. یک طرف ثابت درگیری های درون رژیم از ابتدا جناحی از حاکمیت است که حامی و تامین کننده خمینی در پروسه کسب قدرت بوده، بورژوازی تجاری سنتی (هیات های متلفه اصلی ترین ارگان شناخته شده این بخش از بورژوازی در ایران است) پایگاه اصلی روحانیت شیعه در ایران بوده و دفاع از منافع بازار رسالت تاریخی روحانیت بوده است. در جدال بین خامنه ای و موسوی در دوران ریاست جمهوری خامنه ای این جناح با سنگر گرفتن پشت خامنه ای یک طرف نزاع بوده، در مجادلات کلامی که تحت عنوان فقه سنتی و فقه پویا یا اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی خمینی به کرات از آن صحبت کرده بود راست سنتی که بخشی در محفل روزنامه جدید التاسیس رسالت به مدیریت « آذری قمی » گرد آمده بودند مروج فقه سنتی بودند و مخالف سرسخت موسوی و سیاست به اصطلاح کپونیستی و دخالت دولت وی در اقتصاد که همواره زمینه اختلاف موسوی و خامنه ای بود. با تغییر شرایط اجتماعی داخلی و خارجی " جامعه روحانیت مبارز " که ارگان دینی بورژوازی تجاری سنتی بود دچار انشعاب شد و روحانیون مبارز از آن بیرون زد. روحانیت سنتی در طی این سالها با در داشتن دو ارگان کلیدی حاکمیت (شورای نگهبان و قوه قضاییه) هیچگاه در تامین منافع تجار تعطل و تردیدی به خود راه نداد حتی

بقیه در صفحه ۳

تحولات کشورهای عربی، چشم انداز آینده ایران و وظایف ما

کیومرث منصور

- بخش اول:

به گواه تاریخ هیچگاه دیکتاتوری و استبداد و قل و زنجیر و اعدام ضامن بقا و تداوم هیچ حکومتی نبوده و نخواهد بود. وقایع اخیر کشورهای عربی با این تسلسل و سرعت غافلگیر کننده گواه دیگری بر این واقعیت تاریخی است. آنچه در کشورهای عرب شمال آفریقا و خاورمیانه رخ داده یا در شرف رخداد است نه یک موضوع عربی بلکه تحولی جهانی است که تاثیر بسیاری در شکل گیری تحولات آتی منطقه و سیاستهای امپریالیسم داشته و خواهد داشت. سلسله خیزشها و قیامهایی که از تونس آغاز گشته و با نوسانات و افت و خیزهایی در مصر و لیبی، یمن، بحرین، اردن، سوریه تداوم یافته از تبعات بحران اقتصادی شدیدی است که در سالهای اخیر گریبان امپریالیسم و سرمایه جهانی را گرفته و نخست در کشورهای چون آمریکا و انگلیس و ایتالیا و اسپانیا و یونان نمود یافت که با دخالت دولتهای آمریکا و اتحادیه اروپا و ارایه کمکهای مالی گسترده که از جیب شهروندان آمریکایی و اروپایی پرداخت شد آرامشی موقت بوجود آورد ولیکن این بحران اقتصادی گسترده که به گفته کارگزاران بورژوازی از بحران دهه سی عمیق تر و گسترده تر است (علیرغم تبلیغات کاذبی که هرازگاهی خبر از کاهش آن و رشد شاخص ها میدهند) و چشم اندازی از رونق برای آن متصور نیستند، حلقه های ضعیف این اقتصاد ورشکسته را نشانه گرفته، کشورهای عربی که بهتر است آنها را کشوری با مجموعه ای از ملوک الطوائفی ها بنامیم که همه با مشخصه ها و وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مشابه هم در منطقه وسیعی از خاورمیانه تا شمال آفریقا گسترده اند در همه آنها دیکتاتوری های موروثی تحت عناوین شیخ و شاه و رئیس جمهور امتیازات و برتریهای غیر قابل تصوری برای خود قرار داده اند و اغلب با استفاده از منافع سرشار نفتی ثروتهای نجومی برای خاندان خود انباشته اند، گرایشهای ارتجاعی مذهبی به همراه ناسیونالیسم عربی شاه بیت تمامی فعالیتها و تصمیمات بوده، تقسیم جامعه به قبایل و عشایر و شریک کردن سران قبایل و عشایر در خوان گسترده سوده های نفتی و اطاعت و همراهی سنتی افراد قبایل از سران تا حال بهترین امکان را برای مهار افکار و اعمال توده های قبایل فراهم کرده بود. اقتصاد نفتی اغلب این کشورها به اضافه مبالغی که از توریستهای مذهبی و غیر مذهبی (به غیر از سوریه و اردن که دارای اقتصادی قارچ گونه و انگلی هستند یکی به جمهوری اسلامی چسبیده و از دلارهای نفتی ایران ارتزاق میکند و دیگری به بهانه وجود اسرائیل کمکهای سرشار مالی آمریکا را در اختیار دارد) صرفا متکی به صدور نفت و وارد کردن همه کالاها حتی آب خوردن هستند ، اقتصادی که تنها رشد بخش تجاری را به دنبال داشته و بخش مسکن و معدود صنایعی هم که در این کشورها پا گرفته اغلب با استفاده از کارگران

بقیه در صفحه ۲



در این شماره ...

- تحولات کشورهای عربی، ... صفحه اول
- نگاهی به تنشهای درون حاکمیت ... صفحه اول
- چپ سنتی یا چپ مدرن ... صفحه ۳
- تقابل اکونومیسم و لنینیسم انقلابی ... (بخش ۱) صفحه ۳

تحولات کشورهای عربی، ...



وارداتی از آسیای شرقی و پاکستانی و هندی بوده یا به مانند لیبی که کارگران فعال در تنها بخش صنعتی آن، نفت، اغلب از کارگران مهاجر مصری و تونسلی و ترکیه ای تشکیل شده است. فقر اقتصادی فاحش در کنار فقر فرهنگی و سیاسی گسترده به همراه تبعیض های قومی و مذهبی

و جنسی (در برخی از این کشورها هنوز زنان حق رای ندارند ، در اوج وقایع مصر در یکی از شهرهای مصر عده ای با حمله به یک کلیسا و آتش زدن آن تعدادی مسیحی را قتل عام کردند) از جمله عوامل عدم شکل گیری نهادهای مدنی و تشکلهای صنفی و سیاسی و ایضاً انقلابی و تقطه ضعیفی برای رسوخ و میداننداری امپریالیسم ها و به بن بست کشاندن و مهار و ای بسا شکست این حرکتها و قیامها شده است . با نگاهی اجمالی به تک تک این کشورها بهتر میتوان به درک این واقیعتها رسید. نقطه آغازین این تحولات که با خود سوزی جوانی دانشجو در اثر بیکاری و فقر و ستم مزدوران بن علی، شکل گرفت و موجب طغیانی گسترده در تونس شد خیزشی گسترده و خود بخودی با خواسته ای ناچیز و محدود، رفتن بن علی، گویا تمام ناهنجاریها، فقر و نابرابریها و استبداد موجود از شخص بن علی و خانواده وی نشأت گرفته است. بورژوازی عشیره ای تونس بعد از مدتی مقاومت و ایستادگی بن علی در برابر مردم و عدم موفقیت آن ، با کارگردانی آمریکا روند تحولات را بدست گرفت و با خروج سریع بن علی دولتی عاری از بن علی و کارگزارانش (البته با اعتراضات مکرر مردم برای هر کدام از وزرای سابق که این روند هم بر مبنای سناریویی بوده برای تخلیه خشم و عصبان توده ها) تشکیل داد و با وعده انتخابات و اصلاحات آبی بر آتش خشم توده ها ریختند ، توده های بدون رهبری و سازماندهی با امیدهای واهی به خانه ها رفتند و چشم به آینده ای مبهم دوختند !.

در مصر اگر چه حرکت توده ها از گستردگی و تداوم بیشتری برخوردار بود و کارگران معدود صنایع مصر با اعتصابات خود نقش بسیاری داشتند ولی حتی همین اعتصابات هم خود بخودی بوده و نشان از سازماندهی و تشکلی نداشت. بر خلاف بن علی، مبارک مقاومت و سرسختی بیشتری نشان داد. آمریکا که هنوز از وقایع تونس فراغت نیافته بود روزهای نخست سر درگم بود ولیکن به سرعت استراتژی خود را تعیین کرد، هدایت و رهبری انقلابات، (همین روش را در سال ۵۷ در برخورد با قیام توده ها در ایران به کار گرفت و در هماهنگی با باند خمینی آینده ای دیگر برای قیام توده ها شکل گرفت) و ارائه آلترناتیوی مناسب، حال امپریالیسم حامی رژیمهای استبدادی و چپاولگر حامی مردم و ضد استبداد و آزادیخواه شده، این سناریو را در مصر پیش برد و نتیجه هم گرفت. در گام نخست با تقویت شبکه های اینترنتی مانند توئیتر و فیس بوک دایه دلسوزتر از مادر شد و در گام دوم با کنار نگاه داشتن ارتش به شکل رسمی از روند سرکوب توده ها آب مقدس بر ارتش تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم را که تمام سران آن قسم خوردگان بی چون و چرای باند تبهکار مبارک و بورژوازی هستند، ریخت و آن را محبوب توده ها و حامی خواست مردم قرار داد. تمامی دستگاههای تبلیغاتی امپریالیسم بخصوص BBC و VOA تمرکز خود را بر میدان التحریر و خواست استعفا و خروج مبارک قرار دادند و رسماً جنگ و گریزهای خیابانی مردم با مزدوران مبارک و اعتصابات کارگری در قاهره و اسکندریه و را سانسور کردند و عملاً در تبلیغات هم هدایت تحولات را بدست گرفته و در نبود سازمانهای انقلابی و تشکل و سازمانیافتگی توده ها نتیجه مطلوب هم گرفتند ، نظامیان محترمانه کودتا کردند قدرت را بدست گرفته و دولت را تعیین کرده و مردم را با وعده انتخابات و اصلاحات با امیدی واهی با احترام بسیار راهی منازل نمودند. !! در لیبی قیام شکلی باور نکردنی یافت. شورشهای خیابانی و اعتراضات توده ای در شهر بنغازی با حمله ای هیجانی و خشمگینانه به مراکز پلیس و نیروهای نظامی و بدست آوردن سلاح توسط مردم به سرعت به یک قیام

مسلحانه بدل گشت، قیامی مسلحانه بدون هیچ گونه رهبری و تشکل و آمادگی، بدون وجود حتی یک سازمان انقلابی به جنگ با رژیم درنده خو و جانی برخوردارند که در تاریخ دهه های اخیر در سرکوب مخالفین خود بدعتی شرم آور و ننگین بر جای گذاشت از تمام تجهیزات نظامی در مقابله با مردمی که تنها سلاحهای سبک در اختیار داشتند کمک گرفت. بار دیگر عدم تشکل و نبود سازمانهای انقلابی ضربه ای سنگین به این حرکت زد و عناصر سابق رژیم قذافی مانند وزیر دادگستری (که مطمئناً در اعمال سرکوب و شکنجه و زندان مخالفین قذافی سهیم بوده) و وزیر خارجه و نماینده رژیم در سازمان ملل و برخی از فرماندهان نظامی انقلابی شدند و شورای رهبری را در بنغازی تشکیل دادند شورایی که چراغ سبزی شد به امپریالیست های اروپایی و آمریکا که اگر تا دیروز مردد بودند که هم پیمان خود را (به مانند برلوسکونی حتی بر دستاوتش بوسه زده بودند) رها کنند بعد از چند روز سکوت تصمیم خود را گرفتند و به یکبار به پیاد مردمی افتادند که دسته دسته در برابر ماشین جنگی قذافی به خاک و خون میغلطند، که هم فال است و هم تماشا، هم عرصه را برای بکار گیری ادوات جنگی و رونق بخشیدن به صنایع نظامی خود مناسب دیدند و هم شرایط مناسبی فراهم شد تا بتوانند آینده سیاسی لیبی را آنطور که خود میخواهند رقم زنند اهمیت نفت و نقش آن هم در این جریان جای تردید ندارد. حال توده های به جان آمده از دیکتاتوری قذافی به پیاده نظام امپریالیستها بدل گشته اند، میجنگند و جان میدهند تا حاکمیت مطلوب امپریالیسم پای بگیرد. انقلاب لیبی به ضد خود بدل گشت. یمن نمونه خوبی از استیصال امپریالیسم است، نبود آلترناتیو مناسب که بتواند مدافع منافعی باشد عبدالله صالح را که چند بار تمایل به کناره گیری داشت مجبور کرده تا کجدار و مریز با توده های بدون رهبری و تشکل مقابله کند و آمریکا هم مرتباً خواهان خویشتن داری طرفین است و حتی ترکیه را به عنوان نماینده خود واسطه برقراری صلح و سازش بین عبدالله صالح و مخالفین اش قرار میدهد و آقای اردوغان مخالفین را مقرر اعلام میکند که مانع از برقراری آرامش در یمن هستند، حال با پیوستن فرماندهان ارتش به معترضین میروند تا این سناریوی تکراری اینبار در یمن تکرار گردد. نتایج آن را زمان آشکار خواهد کرد. خیزش و اعتراض مردم در بحرین خیلی زود صفحه شطرنجی را ترسیم کرد که در یک سوی آن شورای همکاری خلیج به نمایندگی آمریکا در حمایت از آل خلیفه مهره های خود را به حرکت در آوردند و در سوی دیگر جمهوری اسلامی به عنوان قیم تمام شیعیان جهان به حمایت از حزب وفاق وارد بازی شد، اعتراضات مردم که ابتدا به ساکن نه جنبه قومی داشت و نه جنبه مذهبی تغییر وضعیت داد و مردم به پیاده های این صفحه شطرنج بدل گشتند. این بار رهبری احزاب ارتجاعی و ضد انقلابی بحرین حرکت توده ها را به بن بست کشاند. حیاط خلوت جمهوری اسلامی هم از این تحولات مصون نماند. اعتراضاتی که در شهر در عای سوریه شکل گرفت و به شهرهای دیگر تا دمشق گسترش یافت موجب هراس جمهوری اسلامی شده (به گونه ای که رسانه های خبری جمهوری اسلامی کوچکترین خبری از این وقایع پخش نکردند پنداری با عدم پخش خبر به مانند وقایع ایران به خود الغا میکردند که هیچ اتفاقی رخ نداده یا به قول حضرات معمم انشاءالله گریه است) به سرعت وارد عمل شد و در حالیکه خود به گسیل نیروهای عربستانی و اماراتی به بحرین و حمله نیروهای اتحادیه اروپا به نیروهای قذافی اعتراض میکرد بلافاصله با اعزام پاسداران جنایتکار خود (چند نفر از مزدوران سپاه توسط مردم در شهر درعا دستگیر شدند) و مزدوران حزب الله به کمک باند تبهکار بشار شتافت و با استفاده از تجارب سرکوب سال ۸۸ در ایران، به دنبال تهاجم خونین به مردم معترض با براه انداختن کارناوال کیک و ساندیسی در سوریه، بشار شوکه شده روحیه دوباره یافت و در مجلس مجیز گوها با سناریو تنظیمی جمهوری اسلامی با تهدید و تطمیع معترضین آنها را فتنه گر !! نامید، با الهام از توهمی که جمهوری اسلامی سالها با آن دست به گریبان است پنداشت این اراجیف و لفاظی ها میتواند سیر تاریخ را مانع گردند. رجزخوانان و جانپانی همچون خامنه ای و بشار و قذافی و عبدالله صالح و فقط میتوانند سرعت و شتاب تاریخ را کاهش دهند ولیکن از سرنوشت محتومشان گریزی ندارند.

- بخش دوم:

بقیه در صفحه ۷

چپ سنتی یا چپ مدرن، مغلظه ای در خدمت امپریالیسم

کیومرث منصوری

بحران اقتصادی حادی که در حال حاضر گریبان سرمایه داری را گرفته و به اعترافات مکرر کارگزاران آن حادثه و شدیدتر از بحران دهه سی است تمام معادلات بورژوازی را که با تلاشی بلوک شرق، با توهم شکست کمونیسم در رویای دهکده جهانی فرو رفته بود و میبنداشت شرایط فراهم شده است تا بدون هیچ مانع و مخالفی هر طور که بخواهند به ترکنازی و غارت و چپاول بپردازند، به هم ریخت و نشان داد بحران، درد همیشگی سرمایه داری از ساختار آن نشأت میگیرد و جزء جدا نشدنی این ساختار است. آمارهای مکرر و فروش ادبیات مارکسیستی بخصوص کاپیتال و مجموعه آثار که بدنبال بحران اقتصادی مذکور در اروپا و آمریکا ارائه شده بخوبی گویای آن است که شکست و سقوط دول مدعی سوسیالیسم به هیچ وجه بیانگر شکست کمونیسم نیست و کمونیسم همچنان کابوس روز و شب سرمایه داری خود را مینمایاند. همانطور که انتظار میرفت امپریالیسم در مقابله با بحران به ایجاد جنگهای منطقه ای و میلیتاریزه کردن پاره ای از نقاط جهان برای ایجاد رونق موقت در صنایع نظامی و مالی و تسکینی بر آلام این بحران روی آورد. جنگ خلیج و عراق و افغانستان و سومالی و... و غارت گسترده منابع و ثروتهای این کشورها، از این دست اقدامات بود و لیکن این اقدامات هر چند در کوتاه مدت قدری ذهنیتها را متوجه خود کرد ولی خود عامل تشدید بحران و افزایش فقر و بی خانمانی و در عین حال افزایش جو خفقان و سرکوب در کشورهای مختلف و حلقه های ضعیف این ساختار پوسیده گشت نتیجه آن رخداد خیزشها و قیامهای گسترده توده ای بود که سلسله وار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بروز کرده و برخی از کشورهای اروپایی را هم به کام خود کشیده و آینده نوید رشد و گسترش بیشتر آن را میدهد. تبیین و توضیح این قیامها و شورشهای عموماً خود بخودی و بدون هیچ سازماندهی و تئوری و اندیشه مشخص که خرده بورژوازی و طبقه متوسط شهری که زخم خورده و لطمه دیده غارتگری ها و چپاول سرمایه های بزرگ بوده و آنها را آفریننده این بحران میدانند به دنبال خود کشانده، خود به معضلی بدل گشت، امپریالیسم را نخست گیج و شوکه کرد ولی سریع تعیین تاکتیک نمود و به یکباره بورژوازی غارتگر و جنایتکار که خود عامل ایجاد و تشدید فقر و بیکاری و تشدید بحران موجود بود رنگ عوض کرد و مدافع حرکتها و اعتراضات انقلابی توده ها شد و کوشید با کمک عناصر و جریانات متوسط شهری که غرغر کنان به دنبال توده ها در اعتراضات شرکت میکردند رهبری اعتراضات را به دست گیرد و به سمتی که خود میخواهد پیش برد و انصافاً در مورد مصر و تونس و لیبی موفق شد. اما از این طرف افراد و جریانات چپ بعضاً حیران از توضیح این وقایع به چپ و راست زدن افتادند برخی آن را یک انقلاب تمام عیار نامیدند و حتی در پلنوم خود مورد مصر و تونس را به پیروزی رسیده انگاشته اند (البته از جریانی که برای کنگره خود از رضا پهلوی دوم!! دعوت میکند بیشتر از این انتظار نمیروند)، عده ای با دیده تردید با آن نگرسته و از هر گونه همراهی با آن واهمه دارند، و البته بخشی به کشفی بزرگ نایل شده اند!! و ناتوانی خود را در تبیین و تحلیل این حرکتها به حساب ناتوانی کمونیسم گذاشته اند (همانطور که در پروسه سقوط دول سوسیالیستی ناتوانی و مامشات و سودجویی و فساد عناصر حاکم که زمینه آن تلاشی را فراهم کرد به شکست کمونیسم تعبیر شد) و وقیحانه « سقوط دیوار برلین را به مثابه نماد سوسیالیسم دولتی پایان تاریخ و پیروزی لیبرالیسم بورژوازی قلمداد کرده و کمونیسم را به اندیشه های کلیشه ای و رسوب کرده در اذهان معرفی میکنند » و به مانند موری که در ابرفتی گرفتار آمده و فریاد میزند که دنیا را سبیل گرفته است، افاضه میفرمایند « جهان دیگر را نمیتوان با تکیه بر انگاره ها و سازکارهای کهن و متعلق به جهان طبقاتی بوجود آورد » ولی حضرتشان به یکباره با وجدانشان مشکل پیدا میکنند و در پاراگرافی دیگر با این جملات « یکی از ویژگیهای جنبشهای جدید عمیقاً فراملی و منطقه ای و جهانی آن است در شرایطی که سرمایه داری جهانی علیرغم بحران حاد خود بدلیل جهانی عمل کردن خود قادر به تهاجم بر نیروی کار و مولدین واقعی ثروت و قدرت است مقابله با

پراکندگی و گسست جنبش های اجتماعی - طبقاتی در نقاط مختلف جهان یکی از عوامل مهم در بهم زدن توازن کنونی بسود نیروی کار و سوسیالیسم و سد کردن تهاجم سرمایه به شمار میرود » آشفتگی و درماندگی فکری خود را به وضوح به اثبات میرسانند.

به این جملات که یک به اصطلاح کمونیست در مقاله خود بیان کرده توجه کنید: « در آزمون بر آمد این جنبشها بناگزیب بسیاری از کلیشه ها و انگاره های رسوب کرده در اذهان به چالش کشیده میشود یکی از این چالشها سوالی قریب به این مضمون است، آیا انقلاب اساساً سوال است یا پاسخ؟ » « یک بار دیگر باید خاطر نشان کرد پاسخ قابل کشفی وجود ندارد باید آن را در پراکسیس اجتماعی آفرید » « جنبشهای انقلابی (!!) نوین بنا به طبیعت خود نمیتوانند مدعی پاسخ های بسنده به همه چالشها باشند که با آن مواجه اند هر گامی به جلو برای یافتن پاسخ به پاره ای از مسایل، در عین حال خود گشاینده سوالات تازه ای است یکی از این چالشها ادامه کار و استمرار مبارزه است. »

براستی طرح چنین مطالبی با چه اهدافی و در خدمت به کدام طبقه صورت میگیرد؟ حضرات کاشف چپ مدرن خیلی سریع نیت و قصد خود را آشکار کرده اند. بعد چند سال شادی و شمع که از شکست مقطعی کمونیسم به بورژواها دست داده بود و همه چیز را تمام شده میبنداشتند به یکباره دریافتند که آنچه تا حال در سر داشتند توهم و خوش خیالی بیش نبوده و در شرایط فعلی که بحران گریبان سرمایه داری را گرفته، کمونیسم از خاکستر سر برآورده و حال امپریالیسم برای مقابله با آن به تکاپو افتاده نخست با گرفتن ژست دمکراسی مابانه در برابر رژیمهای مستبد تاریخ مصرف (روز جمعه ۴/۱۶ سفیر آمریکا در تظاهرات مردم در شهر حماء سوریه شرکت کرده) گذشته میکوشد بر موج نارضایتی توده ها سوار شده (و همانطور که ذکر شد در مواردی چون تونس و مصر و لیبی موفق شده) و مانع فراهم شدن زمینه مادی بروز و حضور کمونیسم و کمونیستها گردد و به همراه این تاکتیک با کمک قلم بدستهای آگاه و ناآگاه با طرح مباحث پوچ و بی پایه از درون زمینه ذهنی رشد اندیشه کمونیستی و انقلابی را مختل کند. با توجه به افتراق و تشدد و سکتاریسم حاکم بر جنبش کمونیستی ایران و سکوت کمونیستها چنین اقداماتی میتواند نتیجه دهد و متأسفانه با توجه به غلبه گرایشات خرده بورژوازی و منفعت طلبانه بر جنبش کمونیستی ایران افکار و اندیشه های تفرقه افکنانه بیشتر از طرح ها و تلاشهای وحدت طلبانه مورد استقبال قرار میگیرد. همواره توسط آموزگاران کمونیسم تاکید شده است که کمونیسم یک علم است که به تبیین مناسبات تولیدی استثمارگرانه طبقاتی و آگاهی بخشیدن به طبقه کارگر برای برچیدن نظام به غایت پوسیده طبقاتی و رهایی طبقه کارگر میپردازد، در طی بیش از دو قرن از شکل گیری مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری و در قدرت قرار گرفتن رژیمهای کارگزار این مناسبات، نه تنها در غارت و چپاول و استثمار کارگران و زحمتکشان تعدیلی صورت نگرفته بلکه مرتباً با پیچیده شدن روابط اقتصادی بر شدت آن افزوده شده است. سوال اساسی این جاست که کدام تحول جدید و شگرف طبقاتی خارج از چهارچوبهایی که کمونیسم (به اصطلاح سنتی) از آن صحبت میکند رخ داده که زمینه طرح افکار مغشوشی تحت عنوان چپ مدرن را فراهم آورده است؟

تقابل اکونومیسم و لنینیسم انقلابی (بخش ۱)

راوی

- بخش اول

این نوشته در واقع مدتی قبل از شروع خیزشها و قیام های ستمدیدگان و زحمتکشان کشورهای عربی و شمال آفریقا و حوادث اخیر ایران تهیه شده بود که تحت تاثیر این خیزشهای پر شکوه می بایست مدتی را در انتظار می ماند.

تقابل اکونومیسم و لنینیسم انقلابی

- بخش اول این نوشته در واقع مدتی قبل از شروع خیزشها و قیام های

بقیه در صفحه ۴

تقابل اکونومیسم و لنینیسم ...

ستمدیدگان و زحمتکشان کشورهای عربی و شمال آفریقا و حوادث اخیر ایران تهیه شده بود که تحت تاثیر این خیزشهای پر شکوه می بایست مدتی را در انتظار می ماند. ولی در هر صورت یک بار دیگر این وقایع بخوبی نشان داد که برای تدارک انقلابات پرولتری و سوسیالیستی، سیاست و تلاش برای کسب قدرت سیاسی و بیرون آمدن از دایره محدود مبارزات صنفی و اقتصادی بعنوان طبقه ای در خود برای امر رهبری کل جامعه ستمدیدگان و زحمتکشان در راس تمام فعالیتها و مبارزات پرولتاریا و پیش آهنگانش قرار داشته و بدون معطوف و آشنا ساختن ذهن و عمل پرولتاریا با این وظیفه تاریخی، حاشیه نشینی و دنباله روی در تاریخ روندی است که همچنان تداوم پیدا میکند. به علت طولانی بودن، مقاله در دو بخش انتشار می یابد. امیدوارم که در آستانه روز جهانی کارگر امسال این نوشته کمکی به درک بهتر شرایط حساس جهان و ایران و وظایفی که بر دوش همه ماست، بکند.

کمیته هماهنگی، اعلان مواضع یا اعلام ورشکستگی برای دید کامل و جامع تری از تفاوت این دو دیدگاه از درک مبارزه طبقاتی و انقلاب، پیشنهاد میکند که در طی مرور این نوشته سعی کنیم چارچوبهای مباحثات تئوریک "چه باید کرد" و "دولت و انقلاب" لنین را بطور مشخص بعنوان معیارهایی که تاریخ و پراتیک انقلابات سوسیالیستی درستی و علمی بودن آنها را به منزله مبانی و اصول معتبر قابل سنجشی برای تعیین وظایف نیروهای انقلابی با هدف برپائی و تدارک انقلابات پرولتری ملل ستمدیده و تحت سلطه در عصر سرمایه داری امپریالیستی و روند انباشت جهانی سرمایه به اثبات رسانیده است، در نظر داشته باشیم. یقیناً در کشورهایمانند ایران که نظم سرمایه داری بوروکراتیک آن، با به خدمت گرفتن استبداد مذهبی و دینی هیچ روزنه ای را برای تنفس اکثریت عظیم توده های ستمدیده و زحمتکش در جامعه باز نگذاشته است، کماکان میتوان این آثار بجای ماندنی را برای روشن کردن درک ذهنی تسلیم طلبانه اکونومیستی که امروزه هم در اشکل رنگارنگی ارائه می شود، قرار داد. هدف پرداختن به مقاله ای است که اخیراً دوستان "کمیته هماهنگی" برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری" تحت عنوان "مروری مختصر، بر وضعیت طبقه کارگر ایران و مواضع ما" انتشار داده و در آن دوباره نسخه های کهنه رفرمیستی را به مثابه نوشداروی جنبش کارگری برای رهائی پرولتاریا و جامعه از ستم و استثمار فرموله کرده اند. هر چند ما در این نوشته با انکار پیشاپیش و حق به جانبانه این دوستان مواجه هستیم ولی در نهایت نتایجی را ارائه میدهند که حتی در مقایسه با اکونومیست هائی که با شعار «جنبه سیاسی دادن به مبارزات اقتصادی» در دوران لنین در برابر خط انقلابی وی صف آرانی کرده بودند نیز منفعل تر و بی خاصیت تر جلوه گر میشوند! کمیته هماهنگی با خارج کردن سیاست از برنامه هایش عملاً آن را برای خود و طبقه کارگر تعطیل و ممنوع اعلام کرده و بعنوان سبب سرخ شیطانی «کسانی که استفاده از تخیلات و پیش فرضهای بغایت ذهنی و آسمانی خود را جایگزین واقعیت های سرسخت موجود نموده» معرفی میکند. انقلاب و کسب قدرت سیاسی بعنوان عاجل ترین مقوله و دغدغه پرولتاریا و نیروهای پیشاهنگش در هیچ کجای این مواضع دیده نمیشود و جای خود را به فعالیتهای اصلاحاتی درون ساختاری می سپارد. نقش سازمان انقلابیون حرفه ای طبقه و حزب کمونیست بعنوان عالی ترین تجلی تشکیلاتی طبقه کارگر انکار و با دگرریسی اکونومیستی، سندیکا و تشکلهای صنفی و قانونی و علنی جایگزین آن میشوند. سوسیالیسم علمی را به یک تابوی سیاسی تبدیل میکنند و عنصر آگاهی و آگاه از گنجینه تئوریک مدون شده مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مثابه راهنمای پراتیک انقلابی حذف و اوهم و خیالات ذهنی و آسمانی ترجمه میشوند! اما چطور و چگونه؟

برای روشنگری این مسئله به ارزیابی این "مواضع" اعلان شده می پردازیم تا ببینیم، آیا این نتایج، محصول «تخیلات و پیش فرضهای بغایت ذهنی و آسمانی» مشتی «وغوغاسالار» هستند که «در صدندن تا از این طریق به کسب و کار خویش رونق دهند» یا شرح واقعیت عینی و وضعیت اسفناک این پیشروان دلسوخته جنبش کارگری؟ گرچه کمیته هماهنگی در این

نوشته با تعویض مدام جایگاه خود گاه بعنوان اعضای ساده یک تشکل صنفی کارگری و گاه بعنوان نمایندگان پیش آهنگ طبقه و «فعالین و دلسوختگان جنبش کارگری» کار ارزیابی را کمی پیچیده میکند، اما من اینجا این دوستان را از منظر پیشروان و پیش آهنگان طبقه کارگر که با اهداف انقلاب پرولتری و برقراری دولت پرولتاریا فعالیت میکنند مورد ارزیابی قرار میدهم. امیدوارم که اینان نیز در این مورد مشکلی با این پیشفرض نداشته باشند و خود را در حرف هم که شده در زمره این فعالین بدانند. اگر هم با این پیش فرض به خطا رفته ام و اینان جایگاه خود را در محدوده فعالیت های علنی - قانونی و صنفی ارزیابی میکنند، پس شایسته است که این دوستان اهداف نهائی طبقه کارگر و نقش سازمان انقلابیون حرفه ای وی را از درون آن دایره تنگ جمع بندی نکرده و حداقل به وظایف صنفی و سندیکائی خود با حدیث بیشتری عمل کنند.

مخدوش کردن آگاهی طبقاتی و جنبش سوسیالیستی با آگاهی خود بخودی و جنبش خودانگیخته ریشه این معضل را باید در دیدگاه های فلسفی و طبعا تئوریک کلان تری جست. یعنی آنجا که به درک درست و علمی از رابطه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نیاز بوده و باید به این پرسش پاسخ دهیم که آیا کمونیسم و جامعه کمونیستی بعنوان آلترناتیو هزاران سال جوامع طبقاتی در پایان کار نظام سرمایه داری در انتظار ما نشسته است و ما فقط نیاز بدان داریم که خود را لنگان لنگان در تاریخ به آن نقطه یا سرنوشت نافی برسائیم؟ نتیجه و سنتز و آینده اجتناب ناپذیر و ناگزیری که سرنوشتش را تضادهای درونی جامعه سرمایه داری و این شیوه تولید از پیش نوشته و در نهایت با جامعه بی طبقه نمی میشود؟ این ایستگاه شالوده ای است که در پاسخگونی به آن بسیاری از حاشیه نشینان تاریخ مشترکاً سوار اتوبوس آن میشوند و بعد که به تعیین وظایف خود بر بستر درکی مذهبی وار از حرکت تاریخ میرسند عمدتاً به دو شکل و چارچوبه تئوریک چپ و راست تقسیم شده و در ایستگاه های دیگری از مسیر پر پیچ و خم انقلاب خط خود را عوض میکنند. معمولاً جنبش کارگری بطور مشخص اغلب با شکل راست آن مواجه بوده و بنا به تجربه فعالیتهای منزوی جدا از توده (تروریزیم) برای کارگران بعنوان یک بخش و نیروی فعال بزرگ اجتماعی از تولید کنندگان ثروت، جذبیت خاصی نداشته و ندارد.

این حیثه عمل خوبی است که در پس آن معمولاً اکونومیسم میتواند پیراهن کارگر به تن کرده از پاپ هم کاتولیک تر شده و با تلاش برای جدا کردن این طبقه اجتماعی از بدنه کل جامعه به منزله نیروی در خود و برای خود و تقدس نمائی های ظاهراً کارگری دلسوزانه او را از وظیفه اصلی اش که تدارک و رهبری انقلاب و تغییر کل جامعه است، باز دارد. با هیاهوهای غیر واقعی از هر کاهی کوهی ساخته و از هر کوهی کاهی، و بجای "افشا گریهای سیاسی" و ترویج و تبلیغ سوسیالیسم علمی و آگاهی طبقاتی در بین صفوف پرولتاریا، به خاطر وجود شرایط «سر سخت موجود» پیشنهاد شکیبائی و برد باری و نوید زوال و فروپاشی خودبخودی نظم سرمایه داری را در آینده نامعلومی میدهند. درکی از تاریخ که بر پایه آن سوسیال دمکرات هائی مانند کائوتسکی و برنشتین و مارتینف و پلخانف و ... به جاده روشنفکران بورژوازی کشیده شدند و برخی از آنان حتی تا منزلگه حمایت از جنگهای سرمایاداری امپریالیستی نیز تنزل پیدا کردند. آنان نیز تسلیم «واقعیت های سر سخت» زمانه خود شده بودند!

این حکایت امروز ما نیز هست و ما دوباره با همین دیدگاه تسلیم طلبانه روبرو هستیم! کمیته هماهنگی هم در کنار نمایندگان دیگری از این طیف به تکرار همان استدالات پرداخته و از همان منطق پیروی میکند. ما این خط را در طی تمام این اعلان مواضع شاهدیم و پیام دیگری را نمیتوان از آن استخراج کرد. نوشته با پرداخت کوتاهی از تاریخ گذشته جنبش کارگری که در واقع بزعم ایشان در تاریخ چند تشکل کارگری در چهار چوبهای فعالیتها علنی خلاصه شده است و گویا اینان نیز گاهی خود را در این محدوده می یابند، نتایجی را به نام منافع کلی طبقه کارگر میگیرند که باید کمی دقیقتر به آنها پرداخت تا با روشن سازی جزئیات این مواضع، از توهم سازیهای منحرف کننده جلوگیری شود. اینان با قرار دادن محدوده بسیار تنگ و وجه مشخصی از مبارزه خود انگیخته و خودبخودی پرولتاریا به

تقابل اکونومیسم و لنینیسم ...

عنوان پلاتفرم تعیین وظایف کل طبقه و پیشروانش به خطای اساسی جهت دهنده ای دست میزنند. منظور، وجه ای از مبارزه پیوسته و مدام کارگران در درون و حیطه روابط کار و سرمایه برای شرایط بهتر فروش نیروی کار است که همیشه حتی بدون وجود تشکلات و سندیکاها و اتحادیه های کارگری هم صورت گرفته و میگیرد. این برخاسته از ماهیت عینی و وجودی وحدت و مبارزه تضاد و تقابل آشتی ناپذیر این دو نیروی اجتماعی در درون روابط و شیوه تولید سرمایه داری بوده و خود این تشکلات "مستقل" قاعدتاً محصول و انعکاس همین مبارزه پیوسته خود بخودی هستند. این اولین سطحی از مبارزه پرولتاریاست که در فرآیند کار صورت گرفته و اهداف آن در دایره حقوق بورژوازی و رفاهی و اصلاح شرایط کار انجام میگیرید. این "تغییر" نام ندارد، بلکه اصلاحات بیان واقعی و درست آن است. این هنوز آگاهی سوسیالیستی و طبقاتی نیست و نمیتواند هم باشد. مبارزه حق طلبانه اقتصادی (مقاومت در برابر سرمایه داران) شکل جنینی آگاهی است و نه خود آگاهی! یکی از دلایل برجسته این محدودیت بقول لنین: «به این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی به مراتب قدیمتر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و به طور جامعه تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود درای وسائل به مراتب بیشتری است.» ۱

برای توضیح این امر می توان محدودیتهای تاریخی و طبقاتی، سیاسی و اجتماعی، قانونی و حقوقی بسیاری را نام برد که حداقل یک نیروی سوسیالیست باید از آنها آگاه بوده و شرایط مبارزات پرولتاریای ملل تحت سلطه را با دولتهای سرمایه داری این کشورها در عصر سرمایه داری امپریالیستی درک کرده باشد. امروز حتی در خود کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری پیشرفته که داعیه دار بالاترین شکل دموکراسی بورژوازی برای مردم خود هستند، نیز شکل مبارزه طبقاتی دیگر از کنال قانون و اتحادیه ها و سندیکاهایی که خود به بخشی از دستگاه عریض و طویل دولتی برای ادراه جامعه تبدیل شده اند امری ناممکن به نظر میرسد. «شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرما میتوان برای کارگر آورد. رشته ای که این دانش را فقط از آن میتوان تحصیل نمود رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات میباشد» و در نتیجه: «از این رو به پرسش "چه باید کرد" تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمیتوان این پاسخ را داد که "باید به میان کارگران رفت" پاسخی که پراتسینس ها بخصوص پراتسین هائی که متمایل به اکونومیسم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می نمایند. برای اینکه به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دموکراتها باید میان کلیه طبقات اهالی بروند و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.» ۲ - تاکیدات از لنین

اما کمیته هماهنگی که از «کمپین مالی در حمایت از کارگران زندانی نیشکر هفت تپه» بسیار شوق زده شده است، شتابان خط بطانی به تجارب ۱۶۰ سال مبارزه طبقاتی پرولتاریا در تاریخ کشیده و عنوان میکنند:

«... طبقه کارگر، اگر به نیروی اراده، آگاهی و یکپارچگی طبقاتی خود اتکا داشته باشد، قادر خواهد بود که مشکلات و مصائبی را که صاحبان سرمایه و عوامل ریز و درشت آنان، بر سر راه این طبقه، جهت دست یابی به یک زندگی بهتر و ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی ایجاد می کنند، یکی پس از دیگری کنار بزند و بر آن ها فائق آید. این اقدام، همچنین بیانگر این واقعیت بود که کارگران می توانند صرفاً به نیروی طبقاتی خود متکی بوده و نیاز به حمایت هیچ یک از تشکل ها و نهاد های فریبکار و وابسته ای، که فقط و فقط به دنبال اهداف و منافع ضدکارگری و طبقاتی خود می باشند، نداشته باشد.» تاکیدات از من

یا در پیام آخرین خود بطور روشنتری عنوان میشود که:

«کمپنه هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری» از جمله تشکل هایی بوده که همواره از همکاری و همبستگی کارگری استقبال کرده است. ما به عنوان یکی از تشکل های موجود در جنبش کارگری، با تمام مشکلات و موانع، کاستی ها و ضعف ها، ضمن دفاع از اهداف و منافع کل

طبقه کارگر، برای تقویت این انگیزه که کارگران با اتکا به نیروی خود می توانند تشکل های خود ساخته را ایجاد کنند، تلاش می کنیم.» تاکید از من شاید اینجا این توهم ایجاد شود که کمیته هماهنگی با ذکر «ضمن دفاع از اهداف و منافع کل طبقه کارگر» چیزی فرای این تشکلات مستقل علنی یا علنی - قانونی را در نظر دارند. ولی وقتی بالاتر طرح ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی صرفاً به اتکای نیروی خود کارگران را ارائه میدهند و اهداف خود را بعنوان فعالین پیشرو و دلسوخته کارگران، کمک به فراهم سازی ابزار رسیدن به این اهداف که همان ساختن تشکلات مستقل و علنی - قانونی طبقه کارگر است، اعلام میکنند دیگر جایی برای حدس و گمانه زنی باقی نمی ماند و ما شاهد تبدیل شدن یکی از ابتدائی ترین اشکال و ابزار مبارزات تردیونینی طبقه کارگر به نوشداری رهائی و «ایجاد دنیایی فارغ از ستم و بهره کشی» میشویم و در این راستا طبیعتاً «وظایف فعالین دلسوخته» آن نیز تبیین می نمایند. هر چه تلاش شد که جمله یا اشاره ای را در ارتباط با آن «اهداف نهائی» برای جلوگیری از این نتایج در این نوشته پیدا کنیم، تیرمان به سنگ خورد و به جز اشاعه اکونومیسم ناب و عریان هیچ نیافتیم. در قربانگاه اکونومیسم این اهداف نهائی هستند که باید فدای نتایج محسوس قابل حصول و برنامه های کوتاه مدت بشوند و در آستانه سازش طبقاتی گردن زده شوند. این انقلاب است که باید در پس اهداف رفرمیستی و منافع آنی و روزمره گام پس نهاده و لنگان در آخر صف این دلسوختگان جای گیرد. آنچنان شتابان طبقه کارگر را به دامن تابعیت از سیاستهای بورژوازی میکشاند تا روزی که دیگر حتی تصور انقلاب هم از چشم اندازهای آنها ناپدید شده و تبدیل به رویائی دست نیافتنی شود.

حقوقی مانند «بر خورداری از بیمه های اجتماعی، به ویژه بیمه بیکاری و اختصاص آن برای همه بیکاران آماده به کار؛ داشتن حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راهپیمایی، تحصن و حق ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری؛ تعطیلی و برسمیت شناختن اول ماه مه، روز جهانی کارگر و حق برگزاری مراسم بزرگداشت این روز توسط خود کارگران» خواستهای سوسیالیستی نیستند و آگاهی به این حقوق هم آگاهی طبقاتی نام ندارد. این خواستها در چارچوبهای نظام موجود در راستای رفم شرایط موجود حرکت میکنند و در عالی ترین شکل آن از زبان تشکلات مستقل اقتصادی و صنفی طبقه کارگر بیان میشوند. حرکت و جنبشی که بر مبنای این خواستها شکل میگیرد طبیعتاً جنبشی بورژوازی بوده که تا جنبش سوسیالیستی و مبارزه همه جانبه «سیاسی - اقتصادی - تنوریکی» هنوز فرسنگها فاصله دارد. اینان خواستهای تردیونینی و به عبارت دیگر سیاستهای بورژوازی طبقه کارگر هستند که در مدار چانه زنی برای فروش بهتر نیروی کارش و بالا و پائین آوردن نرخ استئثار و ارزش اضافی صورت میگیرد. وی برای این مرحله از مبارزاتش که در واقع از سفره های خالی و نیمه خالی و چهر های پژمرده خانواده و ستمهای بی امان روزمره سرمایه برای سود بیشتر نشأت میگیرد، به سوسیال دمکراتهای انقلابی و نیروی پیشاهنگش نیازی ندارد. مقاومتی حق جویانه همیشگی آنها در برابر سرمایه داران که در اشکال گوناگونی متظاهر میشوند، خود بهترین گواه بر این امر است. (گرچه این دوستان غیر مستقیم تلاش دارند از این مبارزات صنفی و اقتصادی حق طلبانه خود انگیزه کارگران برای خود کسب اعتبار کرده و آنها را نیز در زمره تاریخ مبارزات درخشان خود ثبت و کرده و حق پائنت آن را برای خود حفظ و نگهداری کنند.) این خلط مبحثی است که دوستان کمیته هماهنگی انجام داده و آن را بعنوان «خواسته های طبقاتی کارگران» که «نشان از آگاهی» این طبقه داشته و میتواند «کمک موثری در راه دستیابی این طبقه، به مطالبات و اهداف نهایی و طبقاتی شان باشد.» تعریف میکند!

البته از آنجا که کمیته هماهنگی حتی یک بار هم در نوشته خود سوسیالیسم



علمی را بعنوان آلترناتیوی در برابر این «سرمایه دار بد طینت» قرار نداده و هیچ آدرسی و نشانی از آن به کارگران نمیدهد و آگاهانه این «نشان از آگاهی» را در پرده ابهام باقی میگذارد، ناچاراً باید از لابلای موارد مختلفی در نوشته، نتیجه گیری های

تقابل اکونومیسم و لنینیسم ...

اصلی این دوستان را بیرون کشیده و روشن ساخت. نتایجی که بیان رد نقش آگاهی، تئوری و سیاست بوده و به هر بند پوسیده «رنالیستی» آویزان شده تا این مقولات را از طبقه کارگر سوا سازد. سیاست تابوی است که فقط محصول «تخیلات و پیش فرض‌های بغایت ذهنی و آسمانی» مشتی عناصر فرصت طلب بوده که می‌خواهند آن را جایگزین «واقعیت‌های سرسخت موجود» کنند. آگاهی طبقاتی سوسیالیستی فقط شرح و اقیعیت موجود نیست بلکه یافتن راه‌کردها و راه حل‌هایی است که به تغییر این واقعیت‌ها میانجامد. یعنی حتی توضیح درست واقعیت‌ها موجود (که این دوستان حتی در این مرحله کارنامه خوبی برای ارائه کردن ندارند) به تنهایی هنوز آگاهی طبقاتی سوسیالیستی نیست که طبقه کارگر برای امر رهبری و تغییر جامعه بدان نیاز دارد. نیاز مبرم او به آن آگاهیست که به روابط متقابل تمام طبقات و اقشار جامعه سرمایه داری پرداخته و قادر است با تجزیه و تحلیل دینامیسم و مکانیسم نظم اداره کننده جامعه، به صفوف مختلف مردم زحمتکش و ستمدیده و دشمن قدر طبقاتی اش نگاه عمیقتری انداخته و به پتانسیلهای مثبت و منفی آنها پی ببرد. آگاهی واقف ساختن طبقه کارگر به ستمهای چند جانبه ای است که به زنان بعنوان محرومترین بخش از ستمدیدگان و زحمتکشان جامعه، وارد شده و آنان را با همه این اشکال ستم و استثمار که بعضاً خود کارگر مرد نیز در آن نقش دارد، آشنا ساخته و دم خروس مردانه دلسوختگان را از زیر قبای پدران آنها آشکار میسازد. آگاهی که از دایره مرزهای درونی خود و جامعه اش نیز بیرون رفته و با نگاهی جهانی به طبقه و انقلاب و نظام سرمایه داری، شایستگی رهبری کل ستمدیدگان و زحمتکشان جهان را برای امر رهائی بشریت از هر گونه ستم و استثمار پیدا میکند. این آگاهی نمیتواند از طریق مشاهدات حسی و عینی از درون مبارزات خودانگیخته و خودبخودی رفاهی و اقتصادی روزمره کارگران حاصل شود. این آگاهی باید آموزش داده شده و آموخته شود. این وظیفه اصلی و مرکزی پیشروان و روشنفکران انقلابی طبقه کارگر است که باید بدون وقفه و مدام آن را بصورت محور اصلی فعالیت‌های خود مد نظر داشته و آن را بوسیله سازمان انقلابیون حرفه ای کمونیست و تمام نیروهای انقلابی و ابزار موجود در بین کارگران تبلیغ و ترویج کنند. این اهداف نهائی پرولتاریاست که هیچ سخنی از آن گفته نمیشود و به جایش آن ذهنیتی تبلیغ و ترویج میشود که گاهی نیز برای اثبات فعالیت‌های صلح طلبانه و «غیرامنیتی» تا گرفتن مرخصی چند روزه از بازداشت به بهانه شرکت در مراسم عزادری امام شیعیان نیز تنزل پیدا میکنند. ببینیم لنین در این رابطه چه میگوید:

« هر گاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و حتی روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی، سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند، هرگاه آنها یاد نگیرند تجربه و تجلی ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرهای و دستجات اهالی به کار برند- در این صورت معرفت توده های کارگر نمیتواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف میدارد سوسیال دمکرات نیست، زیرا طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد باید به مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد.»

۳- تأکیدات از لنین

اما کمیته هماهنگی عملاً خط بطلانی بر تمام آنها کشیده و با رد لنینیسم و مبارزه بی امان او علیه اکونومیسم و رفرمیسم در جنبش کارگری، خواسته‌هایی را که بطور بارزی نماینگر حقوق اولیه بورژوازی طبقه کارگر در محدود های قانون دولت بورژوازی و حتی حکومت‌های مطلقه ای مانند جمهوری اسلامی است، بعنوان "خواسته‌های طبقاتی" کارگران تعریف میکند. این دوستان آگاهانه یا غیر آگاهانه تا سطح یک منتقد لیبرال نزول کرده و به طبقه کارگر پیشنهاد میدهند که با مبارزه برای خواسته‌های صنفی و رفاهی خود «خواستار تغییر وضعیت موجود و ایجاد زندگی بهتر و انسانی‌تر برای خود و آحاد جامعه» شوند! عجباً گویا تا کنون کارگران و مردم دارای زندگی انسانی بوده که اکنون فقط یک "تر" باید درجه و اندازه

"انسانی" بودن آن را کمی بالاتر بکشد! این بازی با کلمات و الفاظ نیست، شاید در نگاه اول این یک لغزش در فرموله کردن آن به نظر برسد، ولی وقتی ما با خواسته‌های جمعیندی شده که به نمایندگی از طبقه کارگر مطرح میشود نگاه میکنیم متوجه میشویم که در اصل این بیان واقعی درک این دوستان از مبارزات طبقاتی کارگر در مقابل دولت سرمایه داران است که به این شکل اصلاحاتی مطرح میشود. نتیجه منطقی این اعلان موضع این است که اگر دولت رفاهی بورژوازی "کینزی" مآبی روزی دوباره این خواسته‌های طبقه را برآورده ساخته و با به رسمیت شناختن حق اعتصاب و بیمه و حق برگزاری روز جهانی کارگر و ... موافقت کند، آن «زندگی بهتر و انسانی‌تر» بوقوع پیوسته و پرولتاریا و پیشروان دلسوخته آنان راضی و خشنود به «اهداف نهائی» خود میرسند و لابد فردا هم در پارلمانهای این دولتهای انسانی تر شده به ارائه برنامه ها و طرح های این بار "انسانی تر"ی دست میزنند!

کمیته هماهنگی با ضد و نقیض گونی در ترسیم تضاد آشتی ناپذیر این دو طبقه آنچنان سر در گم شده که از طرفی برای تعارفات همیشگی اشاره به «ضدیت منافع این دو طبقه» میکند و از طرف دیگر با بالا بردن دست خود در برابر دولت سرمایه داری و اعلان بی گناهی و معصومیت از هر گونه «بهانه‌های امنیتی و واهی، تحت عناوین به اصطلاح تشویش اذهان عمومی و اقدام علیه امنیت کشور و ترندها و بهانه‌هایی از این دست» شکوه و گلابیه سر داده و با تشریح شفافیت مبارزاتی خود در آستانه قانون و نظم بورژوازی سوگند بریت از هرگونه اقدام غیر امنیتی برای تشویش اذهان عمومی میخورند! باید پرسید که کدام یک از این دو موضع شما بیان حقیقت است و کدام تبلور دیدگاه‌های واقعی شماست؟ اگر این ضدیت آشتی ناپذیر واقعیت دارد و بیان دیدگاه واقعی شماست که مبارزات سیاسی، اقتصادی، تئوریک طبقه کارگر و پیشروانش نیز در این راستا تعریف شده و حقیقتاً اقدامی علیه امنیت نظام سرمایه داران و تشویش افکار عمومی بوده و این نه تنها "واهی" نیست بلکه بیان حقیقت عینی این تضاد آشتی ناپذیر و ماهیت دولت طبقاتی سرکوبگر سرمایه داری است و این انکارها و سوگند بیگناهی‌ها در آستانه این دولت دیگر چه معنایی دارد؟ باز لنین را شاهد گرفته و با کمال پوزش نقل و قول طولانی را از او می‌شنویم:

«اکونومیست‌های ما از آن جمله "رابوچیه دلو" موفقیت خود را مدیون آن بودند که خود را به رنگ کارگران عقب افتاده در می‌آورند ولی کارگران سوسیال دمکرات، کارگران انقلابی تمام این استدلال‌ها را در باره مبارزه



کار، مسکن، آزادی

تحولات کشورهای عربی، ...



شان تعیین رژیم بر رأی مردم که بخش قلیلی از اصلاح طلبان تا جمهوری خواهان و سلطنت طلبان مدافع آن هستند ولی همه در هراس از خیزش توده ها فرصت طلبانه به انتظار نشسته اند تا زمان شرایطی را فراهم کند تا بتوانند سوار بر موج به سمت قدرت سیاسی خیز بردارند، اعلام استراتژی جدید آمریکا مبنی بر حمایت از حقوق و آزادی مردم منطقه! و دخالت در کشورهای چون مصر و تونس و لیبی امید بسیاری را در این طیف بوجود آورده است. بخش دیگری از اپوزیسیون که علیرغم داشتن گرایشات مختلف خواهان انقلاب و سرنگونی حاکمیت اقتصادی و سیاسی سرمایه و در اندیشه جهانی بهتر هستند و کاملا واقفند که تحقق چنین آرمانی تنها به قدرت خیزش و قیام کارگران و زحمتکشان و توده های مزدبگیر و محروم بستگی دارد و همچنین خطر عظیمی که انقلاب زحمتکشان را تهدید میکند به وضوح میبینند، اینجاست که وظیفه سنگین اپوزیسیون چپ انقلابی روشن میشود: حمایت و شرکت در هر حرکت اعتراضی توده ها، تلاش برای ارتقا و رادیکالیزه کردن آن و تلاش برای سازماندهی اعتراضات حول خواسته های رادیکال و تلاش مضاعف برای مقابله با تشدد و پراکندگی درون جنبش چپ که نیاز مبرم و حیاتی انقلاب است. جبهه چپ انقلابی میتواند آلترناتیو مناسبی برای این منظور باشد یا حداقل میتواند محور مناسبی برای طرح مباحث وحدت طلبانه قرار بگیرد مهم این است که بدون فوت وقت در این جهت گام برداریم چرا که آینده انقلاب بستگی زیادی به این گامها دارد.

جمهوری اسلامی مدعی است بر تحولات منطقه تاثیر گذاشته و البته این ادعا پر بی راه نیست چرا که هر دغلمکاری و فریب و جنایتی که قذافی ها و اسدها و صالح ها انجام داده اند و میدهند، جمهوری اسلامی در آن ید طولیایی دارد. روحانیت در فریب و نیرنگ گوی سبقت را از تمامی اقشار و اصناف ر بوده و با همین سابقه دیرین بر اریکه قدرت تکیه زد و جشن تولد حاکمیت اسلام را در خون خلق کرد و ترکمن و عرب برپا کرد و با اعزام تانکها و جنگنده ها به همراه دژخیمان تشنه به خون خود به این مناطق نشان داد که مصمم است برای حفظ حاکمیتی که با فریب و نیرنگ تصاحب کرده بود به هر جنایتی متوسل شود و در دهه شصت در زندانها، در جریان گلوله باران کارگران بیکار معادن مس در شهر بابک توسط بالگرد، در وقایع سال ۸۸ و به عینه به اثبات رساند، آنهم در زمانی که امثال قذافی دست یازیدن به چنان رفتار سبعانه ای را به مخیله خود راه نمیدادند. از آن جا که ایران بخشی از حلقه های ضعیف نظام سرمایه است تحولات منطقه تاثیر مستقیم بر وضعیت و آینده آن خواهد گذاشت، گام اول در حیاط خلوت رژیم حادث شده، سوریه به عنوان هم پیمان و مرکز لجستیک بخشی از آشوبهای منطقه که رد پای جمهوری اسلامی در آن وجود دارد عنقریب از دست خواهد رفت نکته ای که شامه تیز حماس هم آن را دریافته و و پیشقدم مذاکره با فتح شده و خیلی سریع مذاکرات را با نتیجه مطلوب به اتمام رساندند. سوریه و لبنان که همیشه به عنوان سوپاپ اطمینانی برای تخلیه بار بحرانهای سیاسی که رژیم با آن درگیر میشده، از طریق ایجاد تنشهای منطقه ای عمل میکردند اینک خود به عاملی تنش زا برای رژیم بدل گشته اند رژیم بدون درنگ کوشید با گسیل جانپان خود به سوریه و شرکت در سرکوب مردم سوریه، دفاع از حاکمیت را از پشت دیوارها آغاز کند ولی غافل از آنکه علل بحران و شورش و قیام توده ها وارداتی نیست بلکه از ساختار فاسد و خونریز و چپاولگر سرمایه داری ناشی میشود و بدون تردید گریبان جمهوری اسلامی را خواهد گرفت و تنشهای اخیر درون رژیم که روز بروز شدیدتر و بی پرده تر میشود (و بی شک به تضعیف رژیم خواهد انجامید) گواهی روشن است خصوصا به اجرا گذاشتن طرح هدفمندی که جز باز گذاشتن دست سرمایه داران در غارت و چپاول هر چه بیشتر کارگران و زحمتکشان مفهوم دیگری ندارد، بی هیچ تردیدی به تنهایی کافی است که با افزایش غیر قابل تصور تورم و بیکاری و فقر ، قیام گسترده گرسنگان را به بار آورد.

در بررسی تحولات منطقه نکات چند قابل تأملی وجود دارد که موقعیت ایران را در برابر کشورهای منطقه برجسته میکند، نخست رشد بالای آگاهیهای سیاسی در جامعه است بطوریکه در حال حاضر فریبکاریها و دغلبازیهای رژیم رنگ باخته و هر اقدام و گفتار سران رژیم سریعا توسط مردم مورد بررسی و تحلیل قرار میگیرد، خشم و نفرت عمومی از حاکمیت در گفتار روزمره مردم مشهود است آرزوی سرنگونی رژیم جو غالب اجتماع است. وقایع بعد از انتخابات ریاست جمهوری و اعتراضات عمومی که بر خلاف میل اصلاح طلبان با شکل گیری عاشرای ۸۸ و به دنبال آن بعد از یک وقفه در ۲۵ بهمن ۸۹ با شعار " مبارک بن علی نوبت سید علی " به سمت رادیکالیزم و سرنگونی رژیم پیش رفته است و رشد کمی و گسترده طبقه کارگر که نیروی بالقوه و تعیین کننده انقلاب محسوب میشود (و البته با نیاز مبرم به اتحاد و تشکل برای به فعل درآمدن) از پارامترهای مهم در برجسته بودن موقعیت ایران در بین کشورهای منطقه است. در جریان خیزشها و قیامهایی که در کشورهای عرب رخ داده عدم تشکل توده ها و و عدم آگاهیهای سیاسی و نبود رهبری انقلابی نکته محوری و برجسته در این کشورها بوده که شرایط را برای دخالت امپریالیسم و شکل دادن تحولات بر مبنای سناریوی تنظیمی خود فراهم کرده است. در ایران وفور نیروهای اپوزیسیون یک موقعیت خاصی را شکل داده است ، نیروهای موجود که تحت نام اپوزیسیون شناخته میشوند با هر رنگ و نامی از راست ترین طیفها تا چپ ترین آن در دو بخش فرار میگیرند بخشی از آن که در برگیرنده طیفهای مختلف است صرفا خواستار رفرم و تغییرات روبنایی هستند، از تغییر چهره ها و عناصر درون حاکمیت که اصلاح طلبان داخل و خارج آن را نمایندگی میکنند تا تغییر حاکمیت سیاسی و به قول ژست دمکراتیک

نشریه کمیته های سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

دنیای ایشجاری بیرلشین!
دان الدوزو
 Dan Ulduzu
 Birleşmiş kommunist fedailerin Azərbaycan komitasının baş organi



برای دریافت نشریات سازمان اتحاد فدائیان کمونیست به سایت سازمان مراجعه نمایند

www.fedayi.org



Kar@fedayi.org



آخرین اخبار و گزارشات، مقالات، اطلاعاتیه ها و نشریات سازمان را از سایتهای زیر دریافت کنید

www.fedayi.org

www.kare-online.org

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

کار کمونیستی آنلاین

info@kare-online.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته تهران

tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karaj@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

مسئولین پالتاک

paltalkroom@fedayi.org

کمیته امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org

تقابل اکونومیسم و لنینیسم ...

برای خواست هائی که "وعده های محسوسی میدهند" و غیره را با خشم و نفرت رد خواهند کرد. زیرا او فهمیده است که این نیز یکی از شقوق همان قصه های کهنه اضافه شدن یک کوپک به یک روبل است جنبش کارگری به ناصحین خویش خواهند گفت: بیهوده در تشویش هستیید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن بر می آیم خیلی به خودتان زحمت میدهد ولی از انجام وظایف حقیقی خود سر می پیچید.

آخر این هیچ عاقلانه نیست که میگوید وظیفه سوسیال دمکراتها این است که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهند، این فقط ابتدای کار است و وظیفه عمده سوسیال دمکراتها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آن جمله در روسیه هم اغلب خود پلیس کارش این شده است که به مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهد و کارگران خودشان رفته رفته این موضوع را درک میکنند که حکومت پشتیبان کیست.

آخر "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" در بسیاری از نقاط دور افتاده روسیه به توسط خود کارگران صورت میگیرد که موضع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیسم تقریباً چیزی به گوششان نخورده است ... ما خودمان در فعالیتهای روزمره سندیکائی و کوچک خود این خواستههای مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح میکنیم.

ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمیکند، ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلیه ای سیاست "اقتصادی" سرمان کرد، ما میخواهیم آن چه را که دیگران میدانند ما هم بدانیم، ما میخواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هر گونه واقعه سیاسی شرکت نماییم.

برای این کار لازم است که روشنفکران آنچه را ما خودمان از آن آگاهی کمتر تکرار کنند و بیشتر از چیز هائی برای ما صحبت کنند که هنوز نمیدانیم و شخصاً از تجربه فابریکی و اقتصادی خود هیچ وقت نمیتوانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشن فکران میتوانید به دست آورید و شما موظفید آن را صد و هزار بار زیادتیر از آن چه که تا به حال به ما رسانیده اید به ما برسانید و ان هم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر آن ببخشید اگر بی پرده صحبت میکنم! خسته کننده است) بلکه حتماً به شکل افشاگریهای جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام میدهند. بفرمائی این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به "افزایش فعالیت توده کارگر" قدری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما به مراتب بیشتر از آن است که شما تصور می نمایید ما قادریم با مبارزه آشکار خود در خیابانها حتی از آن خواستههایی که وعده هیچ "نتایج محسوسی" را نمیدهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را "زیادتیر کنید" چون همان خود شماست که فعالیت تان کافی نیست. در برابر جریان خود بخودی کمتر سر فرورد آورید و قدری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خودتان باشید آقایان! «۴- تاکیدات از لنین

گرچه نقل و قول طولانی بود ولی آیا این شرح سرگذشت جنبش کارگری و شرایط امروز ما نیست که لنین بیش از صد سال پیش به این روشنی آن را ترسیم کرده و با تمسخر این ایده های تقلیل گرایانه را به سخره میکشد؟

تا فرصتی دیگر...راویدوم اسفند ۱۳۸۹ برابر با بیست و یکم فوریه ۲۰۱۱ توضیحات:

۱- چه باید کرد - لنین - صفحه ۶۵

۲- چه باید کرد - لنین - صفحه ۱۱۲

۳- چه باید کرد - لنین - صفحه ۱۰۰۴

چه باید کرد - لنین - صفحه ۱۰۵-۱۰۶

